

«محور اهریمنی»

بحران انقلابی در آرژانتین

اعلامیه اتحادیه بین الملل کمونیست انقلابی

م. رازی

دولت مدافع و طرفدار صندوق بین المللی پول رئیس جمهور، فرناندو دلا روآ یک روز پس از اعلام شرایط اضطراری سقوط نمود. صدها هزار تظاهرکننده در سراسر آرژانتین به خیابانها ریخته و خشم خود را نسبت به دستور رئیس جمهور، مبنی بر ممنوع کردن اعتراضات که در واقع تجاوز به حقوق دموکراتیک مردم میباشد را نشان دادند. در شماره آتی

جورج بوش، رئیس جمهور آمریکا، در سخنرانی اخیر خود در جلسه متحد نمایندگان مجلس آمریکا، روز سه شنبه نهم بهمن، ایران، عراق و کره شمالی را «محور اهریمنی» خوانده و اعلام کرد که دولتهای این کشورها با حمایت از تروریسم، صلح جهانی را تهدید می کنند. بنا بر اطلاعات غیر رسمی در رسانه های جمعی آمریکا، علتی که دولت ایران مجدداً به عنوان یکی از حامیان تروریسم معرفی گشته، حمایت آن دولت از طالبان و ارسال سلاح به غرب افغانستان برای اعمال نفوذ سیاسی بوده است. در مقابل سخنرانی جورج بوش، مقامات ایرانی نیز واکنش هایی از خود نشان دادند. برای نمونه، دبیر شورا ی نگهبان، احمد جنتی، در روز جمعه دوازده بهمن، سخنان بوش را «تعجب آمیز» خواند و او را به «دیوانه ای» تشبیه کرد که «حتی مصلحت کشور خود را نمی داند»؛ خامنه ای، بوش را چنین توصیف کرد که «به خون انسانها تشنه است» و نهایتاً خاتمی سخنان بوش را «آهانت آمیز» خواند.

ارزیابی این «دعوا» بین دولت جورج بوش و سردمداران رژیم ایران از چند زاویه دارای اهمیت است. بقیه در ص ۲

در آرژانتین چه گذشت؟ صفحه ۳

اعتراض مردم کابل صفحه ۴

کارگران اسرائیلی کلید پیشرفت صفحه ۴

کارنامه «سوسیالیست‌های انقلابی ایران» صفحه ۵

کارگران اسرائیلی کلید پیشرفت

از هفته نامه کارگر، ارگان حزب کمونیست بریتانیای کبیر

۲۷ ژانویه ۲۰۰۲

صحنه ای است تهوع بر انگیز. تانکها و نفرات ارتش به اصطلاح اسرائیل در حال پیشروی به درون یکی دیگر از شهرهای فلسطین بوده و در این مسیر پرچم اسرائیل را حمل میکنند. خانه ها با بلدوزر با خاک یکسان شده، دفاتر و ادارات ویران گشته و

جوانان کشته میشوند بقیه در صفحه ۴

<http://www.kargar.org>

BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

«محور اهریمنی»

بقیه از صفحه ۱

م. رازی

خاتمی، دوخته بودند، امروز دیگر از چنین «پروژه ای» قطع امید کرده اند. جریانهای «سلطنت طلب»، «سوسیال دمکرات» های اکثریتی و غیر اکثریتی، «پژوهشگران» و «محققان» دست راستی که هرساله جلسات در دفاع از اصلاح طلبی در لندن سازمان می دهند، که همه با بوق و کرنا از ضرورت اصلاحات تحت رهبری خاتمی سخن به میان می آوردند، و مخالفان دولت خاتمی را به «فرقه گرای» و بی ارتباط بودن به مردم ایران، متهم می کردند، امروز همگی در سکوت مرگ بار فرو رفته اند. جورج بوش به عنوان سخنگوی این عده آب پاکی را به دست همه آنها ریخت. بی کفایتی و بی اراده گسی باند خاتمی (و همه نمایندگان مجلس) نشان داد که «تحلیل» های این عده تماماً اشتباه بوده است. نشان داده شد که خود این حضرات بودند که مسایل مردم ایران را به درستی درک نکرده و عملاً به فریب کاری دست زدند. با مرگ «اصلاح طلبی» حکومتی، رسالت این گرایش های فرصت طلب نیز به پایان رسیده است. این عده اگر تا کنون از اعتبار سیاسی در میان مردم ساقط نشده باشند، در آینده چنین خواهند شد.

سوم، وقایع اخیر همچنان نشان می دهد که روال عادی شدن و برقراری یک نظام معقول سرمایه داری در ارتباط تنگاتنگ با دولتهای سرمایه داری غربی (که خود آن، استثمار مضاعف را بر طبقه کارگر اعمال خواهد کرد)، تحقق نیافته است. باند «تمامیت خواه» کماکان در مصدر قدرت قرار دارد. حضور این باند در صحنه سیاسی به مفهوم تداوم سرکوب ها و ارباب و کشتار ها است. مبارزات کارگران و دانشجویان، معلمان و سایر مردم تحت ستم کماکان به اشکال انفجاری و لحظه ای ادامه خواهد یافت. برای مقابله و خنثی سازی فشارهای مضاعف بر مردم تحت ستم، سازماندهی و کسب «اعتماد به نفس» به دور از دخالتهای دولت و احزاب وابسته به آن و تمام گرایش های اصلاح طلب و مماشیات جو با رزیم؛ ضروری است. از اینرو مبارزه در راستای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری، دانشجویی، معلمان و زنان، و اتحاد آنها، برای دفاع از حقوق دمکراتیک و اولیه در دستور روز قرار می گیرد. حرکتیهای اخیر معلمان بر محور ایجاد اتحادیه مستقل صنفی، بازتاب مطالبات واقعی کل جامعه است. چنین مطالباتی نیز امروز در درون جنبش کارگری و دانشجویی طرح گشته است. کارگران، دانشجویان و معلمان، بر خلاف کسانی که راه مماشیات با رزیم را پیش گرفته اند، خود راه مبارزات مستقل آتی را تعیین کرده اند.

دوازده بهمن هزار و سیصد و هشتاد

اول، جورج بوش در سخنان خود فراموش کرد به این واقعیت اشاره کند که در رأس این «محور اهریمنی» خود دولت آمریکا و سازمان جاسوسی «سیا» قرار گرفته است. مگر «صدام» و «بن لادن» از دست پرورده های همان سازمان جاسوسی «سیا» نبوده اند؟ مگر «تروریست» های امروزی همان کسانی نیستند که توسط دولت آمریکا مسلح به سلاح های سنگین شده تا اهداف و سیاستهای دولت آمریکا را در سرکوب مردم کردستان و جنگ علیه روسیه دنبال کنند؟ مگر دولت آقای خاتمی تا همین چند ماه پیش به عنوان یک دولت «معتدل» و اصلاح طلب مورد حمایت دولت آمریکا قرار نگرفته بود؟ مگر همین چند ماه پیش «جک استراو»، وزیر خارجه بریتانیا، به ایران سفر نکرد و زدوبندهای پشت پرده با سران رژیم انجام نداد؟ چطور صدام حسین تا آنجایی که دست به سرکشی علیه دولت آمریکا نزده بود، از متحدان آمریکا شناخته شده بود؟ مگر جنایتیهای رژیم صدام علیه مردم کرد به مراتب فاجعه انگیز تر از حمله نظامی وی به کویت نبود؟ چطور دولت آمریکا کوچکترین اعتراضی به استفاده از مواد شیمیایی و قتل و عام مردم کردستان نکرد؟ چطور آقای بوش در مقابل قتل های زنجیره ای و کشتار دانشجویان و کارگران شریف ایران در مقابل مجلس، حکومت خاتمی را «تروریست» نخواند؟ آیا «تروریسم» بنا به دلخواه آقای بوش تعریف می شود؟ همین آقای بوش چرا نمی گوید که در مقام فرمانداری ایالت تکزاس حکم اعدام چند نفر را امضا کرده است؟ چرا آقای بوش در مورد نقش سیا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ایران علیه حکومت دکتر مصدق، کودتای در شیلی علیه حکومت «آلنده» و فجایع مکرر سازمان اطلاعاتی «سیا» در به قتل رساندن شریف ترین انسانها جهان سخنی به میان نمی آورد؟

بدیهی است که این تناقض گویی ها ریشه در ماهیت تروریستی خود دولت آمریکا دارد. اگر قرار است تروریسم از جهان ریشه کن شود بایستی خود «اهریمن» در وهله نخست نابود گردد. تا زمانی که دمکراسی واقعی در سراسر جهان وجود نداشته باشد و اهریمن اصلی حضور داشته باشد، چنین «محور» هایی اهریمنی ای بازتولید می گردند- حتی اگر برخی از آنها مهار شوند.

دوم، سخنرانی جورج بوش همچنان نمایانگر پایان «ماه عسل» دولت آمریکا با دولت «اصلاح طلب» خاتمی است. دولت آمریکا همراه با متحدان ایرانی آن («سلطنت طلبان» و «سوسیال دمکرات» ها) که چشم امید به تحولات چند سال پیش ایران به ویژه پس از انتخاب

در آرژانتین چه گذشت

در آرژانتین از دو سال پیش تا کنون جرقه های پراکنده ای از مبارزات توده ای شعله گرفت و تدریجاً شعله ورتر شد. مبارزات کارگری و سراسری از ماه اوت سال پیش تا کنون به سرعت سراسری شده و بالاخره از یکماه پیش به بعد تبدیل به مبارزات توده ای و جنگهای خیابانی گردید.

آنچه در آرژانتین اتفاق افتاد، در واقع اولین محصول پیشرفته ترین حرکت سرمایه داری در طرح «جدید»ش، جهانی شدن سرمایه بود. اینطور که به نظر میرسد، بازدهی این طرح به همان سرعت طراحی آن دارد انجام میپذیرد.

گلوبالیزاسیون یا جهانی شدن سرمایه، یا به عبارت دیگر، سرمایه گذاری مستقیم شرکتهای فراملیتی در کشورهای غیر امپریالیستی، بدون هیچگونه مسئولیت و محدودیتی قانونی در برابر کارگرانی که در استخدام کارخانجات آنها در میایند، مانند بمبی در موفقیت طراحی «جدید» مغزهای متفکر امپریالیزم صدا کرد و نظرپردازان فرصت طلب هم به بال و پر دادن به آن پرداخته و تئوری های بی سر و ته خود را از قبیل «پست مدرنیسم» برای توجیه خود و مسخ واقعیات بیرون دادند. اما قیام مردم آرژانتین در عمل ماهیت اصلی این جهانی شدن سرمایه مورد نظر را در مدت زمانی کوتاه فاش نمود.

آرژانتین، جنوبی ترین کشور آمریکای جنوبی و یکی از اروپایی ترین کشورهای غیر امپریالیستی با تاریخچه مبارزات سازماندهی شده کارگری وسیع، یکی از اولین نقاط مورد هدف شرکتهای فراملیتی و پلیس اداری آنها، صندوق بین المللی پول قرار گرفت. روند مکیدن سرمایه های این کشور در ظرف مدت کوتاهی به آنجا رسید که جیب دولت بطور کلی خالی شده و سران حاکم مجبور به حمله به جیب مردم عادی و توده مردم کم در آمد و بی درآمد گردید.

در اینجا بود که جان مردم به لب رسیده و با غم انگیزترین روش مبارزاتی، یعنی با کوبیدن قاشق به بادیه های خالی خود، خالی بودن شکمهای خود و کودکانشان را به نمایش گذاشتند. در خط اول صف تظاهر کنندگان، زنان کارگر بیکار و شاغل کم درآمد با کودکانشان قرار گرفته بودند.

در حالیکه این تظاهرات در شهرهای مختلف گسترده تر میگردد و این زنان و کودکان، اولین کسانی بودند که به فروشگاههای مواد غذایی حمله میبردند، کارگران کارخانه های مختلف به اعتصاب و تظاهرات دست زده و شریطی انقلابی در کشور بوجود آوردند.

همانطور که میدانیم کارگران کارخانه سرمایه سازی زاتون در طی مبارزات خود، عملاً ثابت کردند که مشکل کم بود مالی یا ورشکستگی صاحبان سرمایه نیست که باعث کوتاهی در پرداخت حقوق آنها، از بین بردن مزایای آنها و بالاخره به تعطیلی کشید کارخانه میشود، بلکه این

خصلت سرمایه داری جهانی است. این چنین است روش کار همه شرکتهای فراملیتی و این چنین نشسته و از دور جان دادن انسانهای گرسنه را نظاره میکنند.

آنچه که همزمان با برنامه های جهانی شدن سرمایه امپریالیزم، به چشم میخورد، اینستکه طبقه کارگر این کشورها دارد گام به گام میاموزد که ساکت نشستن و تن دادن به مناقشات رهبران خیانتکار اتحادیه های کارگری با بورژوازی به جایی ره نخواهد برد و این آگاهی باعث آن شده که پیشرو کارگری در میان طبقه بلند شود و پرچم رهبری این مبارزه دیرین را با جهتگیری نوینی شکل دهد.

در کشورهایی نظیر آرژانتین که سابقه فعالیتهای سیاسی و صفی در میان کارگران سنتی دیرینه است، سازماندهی خود را به مراتب آسانتر از کشورهایی مثل ایران است که تا کنون شانس داشتن این تجربیات را نداشته اند.

آنچه که اکنون در این کشور میباید در دستور کار قرار گیرد، تشکیل حزب پیشتاز انقلابی مستقل از هرگونه وابستگی به ارگانهای رسمی کارگری است. حزبی متشکل از پیشرو کارگری و روشنفکر کارگری که آگاهانه از ورود عناصر میانجی و اصلاح طلب که با روی خوش و زبانی شیرین به حمایت از آنها آمده، اما عملاً از پشت به جنبش خنجر میزنند، ممانعت ورزیده و با داشتن برنامه ای انقلابی، محکم و راسخ در برابر احزابی مانند پرونیستها به ایستند و مبارزه ای را که تا اینجا برده اند، میان راه از دست ندهند.

برنامه های انقلابی آنها و حمایتشان از مبارزات کلیه اقشار جامعه و خط دادن به این مبارزات است که در این مقطع سرنوشت ساز خواهد بود. پشتیبانی کلیه اقشار ستمکش و طبقه کارگر در سطح بین المللی، بعد دیگری از ابعاد پیروزی آور برای طبقه کارگر آرژانتین است.

آنچه به سر آرژانتین آورده شد، به سر همه کشورهای دیگر هم آمده یا خواهد آمد. آنچه که در آرژانتین اتفاق افتاد، نهایتاً در همه کشورهای دیگر اتفاق خواهد افتاد. اکنون جای آن دارد که پیشرو کارگری در سطح بین المللی شکل گرفته و هر چه زودتر در دفاع از حقوق خود و یکدیگر حرکتی کارساز و در همان ابعاد گلوبالیزاسیون، گسترده عمل نماید که تنها راه رهایی طبقه کارگر از قید ستم و استثمار است.

سوسیالیستهای انقلابی نیز به سهم خود از کلیه مبارزات مردم آرژانتین، بخصوص مبارزات کارگران آن حمایت نمود و خواهان ایجاد یک واحد بین المللی است که بتواند، مبارزات کارگری را در سطح جهانی سازمانده و هماهنگ کند.

سرنگون باد نظام سرمایه در سطح جهانی

زنده باد مبارزات روز افزون طبقه کارگر آگاه در سطح بین المللی

۲۳ ژانویه ۲۰۰۲

سارا قاضی

مردم کابل:

ما در زمان طالبان احساس امنیت بیشتری میکردیم

RAWA سازمان زنان افغانستان

ترجمه سارا قاضی

۲۵ ژانویه ۲۰۰۲ از طریق هندوستان تایمز

بیش از ده هفته از فرار طالبان از شهر کابل نمیگذرد که افغانی های ساکن کابل، به این نتیجه رسیده اند که در زمان طالبان امنیت بیشتری داشتند.

قتلها، دزدیها، آدم دزدیها، زد و خوردهای بین جناحهای قدرت در شمال و جنوب کشور و راهزنی ها در جاده های اصلی بین شهری خوش بینی و امیدواری را که دولت جدید، با روی کار آمدن در روز ۲۲ دسامبر، نوید آنرا میداد، نقداً از بین برده است.

فرانسیس وندرل، یکی از مقامات بالا در سازمان ملل متحد گفت که در مورد امنیت داخلی کشور در افغانستان «زمینه هایی برای نگرانی» وجود دارد. او همچنین اضافه کرد: «صدها هزار نفر در افغانستان مسلح هستند».

وندلر گفت که وضعیت جنوب کشور هنوز «نامعلوم» است و ممکن است به ۳۰۰۰۰ سرباز بین المللی نیاز باشد تا بتوان امنیت را در شهرهای اصلی و راههای ارتباطی به مناطق جنگی برقرار نمود.

نیروی کمکی امنیت بین المللی به ۴۵۰۰ نفر و محدوده کابل تمام میشود و صرفاً برای پشتیبانی از دولت جدید استقرار یافته است. در کابل که هنوز رفت و آمد شبانه ممنوع است، اغلب شبها صدای تیراندازی و انفجار شنیده میشود. به گزارش ساکنان کابل در یک شب (چهارشنبه) سه نفر کشته شدند.

سخنگوی سفارت آمریکا، جان کین کتون، اعلام کرد که هفته گذشته در کابل، یک «بمب آتش زا» پای یکی از دیوارهایی که سفارت آمریکا را بوسیله گارد مسلح شدیداً محافظت میکرد، منفجر شد. او سپس افزود که در این حادثه کسی صدمه ندید.

منابع دیپلماتیک در کابل میگویند که وضع کابل قطعاً رو به ناپایداری هرچه بیشتر میرود. یکی از این دیپلماتها گفت که این امری «روشن» است... حدود ۷۰۰۰۰۰ نفر شهروند در کابل مسلح میباشند که «فرهنگ کلاشینکفی» دارند. «آنها نمیخواهند سلاح خود را زمین بگذارند».

بعضی از قسمتهای شهر، مناطق خطرناک برای رفت و آمد پشمار میاند و مردم شبها با احتیاط تمام در و پیکرهای خود را قفل میکنند. یکی از دیپلماتها گفت که: «مردم احساس امنیت نمیکند، به همین دلیل از نیروی کمکی امنیت بین المللی استقبال نمیکند».

رئیس پلیس کابل، عبدالصیرخان سلنگی، وجود هرگونه نا امنی را در کابل رد کرده، گفت: «آنان که چنین ادعایی دارند، از دشمنان ما هستند و میخواهند دولت را بی اعتبار کنند».

رئیس پلیس کابل مدعی است که نیروی پلیس کابل کنترل را کاملاً در دست دارد. اما او به هر حال اعتراف کرد که خودش تنها از ۱۰ درصد نیروی امنیتی در کابل رضایت دارد و پلیس او فقط ۱۰ تا ۱۲ دستگاه اتومبیل گشتی دارد، در حالیکه اقلاً به ۲۵۰ دستگاه نیاز است.

مسائل امنیتی در سایر قسمتهای کشور هم در هفته گذشته شدیدتر شد و علت آن این بود که سید نورالدین معاون عبدالرشید رستم، رهبر نظامی اقلیت ملی ازبکی، اعلام داشت که انتظار میرود تا جنگی در همین روزها در اطراف قلاع زال، در ۶۰ کیلومتری شمال غربی کندوز رخ دهد.

یک منبع سازمان امنیتی روز پنجشنبه افزود که رهبران دو طایفه در جنوب شهر خست، در زمینه کسب قدرت با هم اختلاف دارند که میتواند بشکل یک درگیری رو در رو بیرون بزند.

کارگران اسرائیلی کلید پیشرفت

از صفحه ۱

دلیل این یورش بی رحمانه را حمله یک فلسطینی مسلح در شهر هادرا - یکی از شهرهای شمالی اسرائیل - که باعث کشته شدن شش نفر و زخمی شدن بیش از ۱۰ نفر اسرائیلی گردید، اعلام کردند. در عوض اسرائیلی ها تصمیم گرفتند که «به مسئولان فلسطینی چنان درس عبرتی بدهند که آنها هرگز فراموش نکنند (گاردین ۱۹ ژانویه).

این «درس» که تا کنون بارها داده شده است، به این معنی است که تمام ساختمانهای دفاعی فلسطین ویران گردد. ساختمان مخابرات، دفتر مرکزی پخش خبر... و در نتیجه خفه کردن صدای فلسطین. در شهر تول کرم در منطقه نوار غربی که موقتاً به اشغال اسرائیلی ها در آمده، هواپیماهای اف ۱۶ اسرائیل، مرکز پلیس را با خاک یکسان نمود.

یاسر عرفات، پیش از یکماه است که در رام الله گیر کرده و راه خروج بوسیله اسرائیلی ها بلوکه شده است. رژیم یاسر عرفات در بحران بسیار عمیقی فرو رفته و وزیر دفاع اسرائیل ابراز داشت: «همه از دست عرفات خسته شده اند». (روزنامه اسرائیل پست ۲۱ ژانویه) «همه» در اینجا شامل حزب لیکهود هم میشود که اکثریت را در دولت دارند.

در این میان، ایالات متحده آمریکا، همواره در حال تشویق عرفات به «سرسختی نشان دادن»، بوده است. اما در کنار آن، نه تنها هیچگونه کمکی نکرده که او را کاملاً تنها هم گذاشته است. دولت آمریکا، پس از به پایان رساندن مراحل اول برنامه «جنگ با تروریسم» خود، اکنون دیگر مجبور نیست که به نظر کشورهای عربی بهایی بدهد. موضوع

طبقه کارگر اسرائیل دشمن مبارزات مردم فلسطین برای کسب آزادی ملی اش نیست، بلکه کاملاً برعکس، در ماهیتش پر قدرت ترین متحد آنها است. واقعیت امر اینست که «اتحادی» دوم هم محکوم به شکست است مگر اینکه بتواند طبقه کارگر اسرائیل را بخود جذب کند.

کمونیستها برای اتحاد بین کل مردم زحمتکش کار میکنند. این اتحاد با تمایل دوطرفه و مبارزه برای حفظ دموکراسی است. درحالیکه فلسطینی ها خواهان استقلال ملی با قدرت تمام هستند، صهیونیستها دائماً در حال جلوگیری از آن میباشند.

بقول لنین، توده مردم در سطح جهان دارای حق و حقوقی هستند و این شامل مردم کشورهای با رژیمهای ستمگر حاکم دارد. آنچه مسلم است، اینست که مردم فلسطین بدست دولت اسرائیل از حقوق ملی خود محروم گشته اند و نه برعکس. لذا یک برنامه دموکراتیک لازم است تا مدام جویبگوی آنانی باشد که در حال حاضر در جبهه ستمگران قرار دارند و تنها خواهان فلسطینی دموکراتیک و سکولار بودن کافی نیست. همچنین بطور کلی منکر وجود ملت اسرائیل شدن هم جای ستمکش و ستمگر را عوض کردن، میشود.

همانطوریکه طبقه کارگر اسرائیل، میباید پرچمدار حفظ آزادی فلسطینی ها در درون مرزشان باشد، طبقه کارگر فلسطین هم میباید در برابر ملی گرایان و اسلامی های واپسگرا، به دفاع از طبقه کارگر اسرائیل برآیند و به مردم اسرائیل بعنوان یک ملت احترام گذارند.

ترجمه سارا قاضی

کارنامه‌ی «سوسیالیست‌های انقلابی ایران»

م. رازی (ادامه از شماره ۱۰۹ کارگر سوسیالیست)

بخش دهم: دوره دوم: از قیام تا ۱۳۶۲

«حزب کارگران سوسیالیست» از انشعاب تا کنگره

الف) انتشار مجدد «چه باید کرد»

در نخستین شماره چه باید کرد (دوره دوم، ۲۵ مرداد ۱۳۵۸)، دلایل تجدید انتشار نشریه چنین توضیح داده شد، با این شماره انتشار چه باید کرد از سر گرفته می شود. چه باید کرد نشریه سازمانی بود که با وحدت گروههای مختلفی از سوسیالیست‌های انقلابی داخل و خارج ایران ایجاد شد... هدف سوسیالیست‌های انقلابی از انتشار چه باید کرد این بود که با انتشار یک روزنامه انقلابی سراسری بخش‌های گوناگون جنبش را به هم پیوند داده، با مسلح ساختن لایه‌های پیشگام جنبش توده‌ای به برنامه عمل انقلابی سهم خود را در سازماندهی پیکار

استقلال فلسطین هم دیگر منتفی گشته و دیگر لزومی به سرزنش اسرائیل هم ندارد. به جای آن، با الفاظ عارفانه به تعریف و تمجید از اسرائیل به عنوان «تنها دموکراسی در منطقه» میپردازد.

هدف اینست که از یک طرف با شکست یاسر عرفات، او در سطح بین‌المللی بی اعتبار میشود و از طرف دیگر شرایط، او را از چشم مردم فلسطین میاندازد. در نتیجه، چه عرفات با کودتایی از داخل برچیده شود، چه با ضرب یک گلوله، حاصل آن برای اسرائیل یکسان است. مهم اینست که هر چه دستهای اسرائیل کمتر در این زمینه آلوده شود، بهتر میتواند به «کمک» حکومت شکست خورده فلسطین بیاید.

میزان کنترل یاسر عرفات بر ملتش هم خود، سؤال است. پاسداران الاقصا - که میلیشیای در ارتباط با سازمان فتح عرفات است - مسئولیت حمله به هادرا را بعهده گرفته است، علیرغم این حقیقت که خود عرفات اعلام آتش بس کرده و این حرکت را محکوم نموده است.

عرفات پیش از این هم به دستور اسرائیل، در حال جمع کردن مبارزانی بود که مسئول این نوع حرکتها بودند. یکی از مهمترین آنها، احمد سادات، رهبر جبهه آزادیبخش فلسطین بود. اسرائیل، سادات را مسئول به قتل رساندن رهاوام زیوی وزیر تور و جهانگردی اسرائیل که از جناح واپسگرای افراطی بود، میداند.

دستگیری سادات به همراه تنی چند از مبارزان جبهه آزادیبخش فلسطین، موجب تهدید به حمله‌های دیگری از طرف این سازمان شده است. طرفداران سازمان پس از این عمل عرفات، به خیابانها ریخته و تسلیم شدن او را در برابر اسرائیل محکوم کردند. آنان در قطعنامه مشترکی (با حمز و جهاد اسلامی)، خواهان آزادی بلافاصله سادات شدند. در حالیکه حمز و جهاد اسلامی، خود به تنهایی، هنوز تا حد تهدید جلو نرفته‌اند و چه بسا خواهان نشان دادن وجود اختلاف در میان جناحهای مختلف در رابطه با این مبارزه ملی و سراسری نیستند. سخنگوی حمز اعلام داشت که مسئولان دولتی فلسطین با این کار خود «قبر خود را میکنند.» (گاردین ۱۷ ژانویه)

از دید کمونیستها و سوسیالیستهای انقلابی، نه فاتح و نه اسلامی‌ها راه حلی برای مردم فلسطین دارند. یکی خواهان حل مسئله از بالا بوده و برای حقوق دموکراتیک مردم ارزشی قائل نیست و دیگری از تاکتیکهای تروریستی برای حمایت از یک برنامه سیاسی واپسگرا استفاده میکند. حمله‌هایی از نوع حمله به هادرا به اسرائیل باعث آن میشود که طبقه کارگر اسرائیل بدور جریانات شوونیستی‌ای مثل شارون و لیکهود جمع شود. شارون بر روی برخی از اقشار مردم اسرائیل تأثیر چندانی نداشته و روزنامه اورشلیم پست با این جملات «این چوبکاری‌ها با وضعیت جهان پس از ۱۱ سپتامبر، شرایطی که در آن تروریسم دیگر قابل تحول نیست، همخوانی ندارد» اعمال اخیر دولت اسرائیل را تقیح میکند. (۲۱ ژانویه)

ساواک و همچنین به دلیل نداشتن برنامه و جهت گیری روشن سیاسی و علیه نظامی گری پر دورنمای سیاسی تا زمان شروع مبارزات توده ای ضربات بسیار سختی خورده بودند و در حالت پراگندگی و بی تأثیری بسر می بردند. طریق دوم در سطح جستجوی پاسخ های سیاسی شکل پیدایش اقشار مبارز جوانی بود که در غیاب هر گونه بدیل سیاسی مبارزاتی به سوی اسلام بعنوان مکتب مبارز گردیدند..... توده های مبارز در غیاب هرگونه سازمان سیاسی که حاضر به سازماندهی و رهبری مبارزات آنان باشد. به سوی نزدیکترین رهبری ای که کوچکترین نشانه ای از تمایل به مبارزه نشان داد دست مدد دراز کردند..... (سرمایه داری ایران و احتضار سلطنت پهلوی، کندوکاو ویژه، آذر ۱۳۵۷).

به عبارت دیگر انقلاب ایران با سایر انقلابات «ضد امپریالیستی» قرن اخیر مقایسه می شد. یعنی انقلاباتی که به علت فقدان رهبری پرولتری، عدم آمادگی نیروهای مدافع طبقه کارگر برای تدارک تسخیر قدرت رهبری جنبش به دست نیروهای بورژوازیونالیست می افتد (مانند رهبری ناصر در مصر) - بدیهی است که این رهبری «ضد امپریالیست» قدمهایی نیز علیه امپریالیزم بر می دارد، اما در تحلیل نهایی به علت ماهیت بورژوازی آن، گسترش انقلاب را محدود کرده و در مقابل توده ها قرار می گیرد و با امپریالیزم سازش می کند، این نوع رژیمها صرفا تا درجه ای «ضد امپریالیست» هستند که خواهان به دست آوردن امتیازاتی از امپریالیزم هستند - چنین تحلیلی از ماهیت رژیم خمینی ارائه داده شد.

در انتشار دوره دوم «چه باید کرد» (و مجله کندوکاو)، یک نکته محوری به تحلیل های فوق افزوده شد: اینکه رهبری خمینی از همان ابتدا معرف ضد انقلاب سرمایه داری بوده است (صرفا این نبوده که به دلیل بحران رهبری، توده ها به رهبری مذهبی روی آورده اند). حتی دوره قبل از قیام بخشهایی از سرمایه داری ایران و دستگاه دولتی شاه و امپریالیزم سرمایه داری پس از به شکست کشاندن و کنترل انقلاب از خمینی حمایت کرده و رهبری وی را بر جنبش توده ای تحمیل کردند (نمونه اینکه لیست و نام سازمانها هرگز توسط رژیم انتشار نیافت. زیرا خود رژیم از بالا با ساواک وارد همکاری شده بود، با اینکه توافقات بین خمینی / بازگان و ژنرال هویزه بر سر مساله انتقال قدرت در دوره قبل از قیام، خمینی نیز از ابتدا پاسخ توافقات، جناحی از امپریالیزم و غرب را از طریق سازماندهی حملات علیه جنبش کارگری، حقوق دموکراتیک مردم، داد. بنابراین آن رژیم در واقع معرف خود ضد انقلاب بود که از درون انقلاب بیرون آمده بود. بخشهایی از بورژوازی، در شرایطی که جناح خود را بر اثر تعمیق انقلاب در خطر دیدند، برای حفظ وضعیت موجود به تنها بدیل حکومتی روی آوردند. پس تحمیل رهبری خمینی بر جنبش توده ای روندی آگاهانه ارزیابی شد. و محور اساسی مبارزه طبقاتی نیز مبارزه بین انقلاب و ضد انقلاب بود. ضد انقلاب نیز خطر

انقلابی توده ای اداء کند... به دنبال انتشار چند شماره از چه باید کرد، با وحدت سازمان سوسیالیستهای انقلابی، انجمن ستار (گروهی از مبارزین سوسیالیست که در آمریکا در تبعید به سر می بردند) حزب کارگران سوسیالیست بنیاد نهاده شد. با تشکیل این حزب انتشار چه باید کرد متوقف شد و کارگر به مثابه تریبون آزاد مردم زحمتکش جای آن را گرفت و قرار بر این بود که کارگر با ادامه اهداف چه باید کرد در خدمت ساختن و تبدیل حزب کارگران سوسیالیست به حزب انقلابی طبقه کارگر کوشش کند و برای مدتی چنین نیز کرد. اما با پیدایی جناح مخالفی در درون حزب کارگران سوسیالیست که دور سر دبیر این نشریه گرد آمده اند، به تدریج نشریه مذکور از اهداف اساسی خود کناره گرفته و بدل به صدای جناحی از حزب شده است. از این رو با انتشار نشریه دیگری که بتواند واقعا صدای حزب کارگران سوسیالیست را منعکس کند. احساس می شود. چه بهتر از آن که همان سنت چه باید کرد احیاء شود. انتشار دوره دوم نشریه، تحلیل و ارزیابی مجددی از اوضاع سیاسی و ماهیت رژیم در تکمیل تحلیل های قبلی مطرح شد. در دوره دوم، چنین تحلیل می شد که از آنجائی که در ایران از لحاظ اقتصادی در نظام امپریالیستی ادغام شده، بحرانهای اقتصادی ناشی از محدودیتهای رشد سرمایه داری منجر به بحرانهای عمیق اجتماعی می شود. و از آنجائی که فقدان رهبری انقلابی در جنبش وجود دارد، قدرت سیاسی به دلایلی به رهبران مذهبی منتقل شد و آن دلایل چنین توضیح داده شد: نخست آن که در کل دوره اختناق بیست ساله پس از کودتا، دولت در خرد کردن، پراکنده نگهداشتن کلیه گرایش های سیاسی توفیق پیدا کرده بود. هیچ یک از مخالفین رژیم (شاه) از کوچکترین آزادی بیان، تجمع و سازماندهی برخوردار نبودند. حال آنکه صحنه مساجد و حسینیه ها به روی مخالفین مذهبی باز بود. این صحیح است که مخالفین مذهبی نیز قربانی پیگردها، دستگیری ها، شکنجه ها و اعدامهای ساواک بودند. ولی به نسبت سایر گرایش ها از صحنه کوچکی برای ادامه مخالفت برخوردار بودند. دوم آن که، خرده بورژوازی سنتی مستقیمی و شدیداً در اثر عواقب ادغام ایران در نظام امپریالیستی، به ویژه رشد مشخص سرمایه داری ایران در دو دهه گذشته آسیب دیده است. این قشر از همان ابتدای شروع اصلاحات شاهانه با آن مخالفت ورزیده و در یک سال گذشته نیز پیشاپیش سایر طبقات به حرکت در آید. روحانیت ایران ریشه سنتی عمیق در این قشر دارد. پایه مادی آن این قشر است و عقاید عدالت خواهی و حمایت از خرده تولید در اسلام و نظم جویی شیعه بیان مناسبی برای مسایل این قشر فراهم آورده است. دلیل سوم، که در واقع در این میان دلیل تعیین کننده است، بحران رهبری سیاسی است... در داخل ایران خلا سیاسی ای که ورشکستگی جبهه ملی، حزب توده به جا گذاشته بود به دو طریق پر شد. یکی شکل گیری و رشد سازمانهای مسلح با برنامه ها و ایدئولوژی های گوناگون این سازمانها عمدتاً به دلیل اختناق و لجام گسیخته

توده ها توسط رژیم برای تثبیت مجلس خبرگان و قانون اساسی، لزوم تشکیل صف مستقل مدافعین طبقه کارگر را برای مبارزه برای تشکیل مجلس موسسان در دستور روز قرار داده بود. از این رو مبارزه محوری حزب در این دوره، حول تبلیغ ضرورت اتحاد عمل علیه رژیم متمرکز شده بود..... بر خلاف خواست صریح توده مردم در اعمال مستقیم حاکمیت خود، اکنون روشن است که به جای تشکیل یک مجلس موسسان دمکراتیک که واقعا بیانگر اراده انقلابی مردم باشد و تمام سیاست های مربوط به مسائل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در آن به بحث و تصمیم گیری نمایندگان توده زحمتکشانش گذاشته شود، قرار است هیئت محدودی از ویژه گان مورد پسند هیأت حاکم به شور قانون اساسی و پیشنهادی شورای انقلاب اسلامی بپردازد..... شورای انقلاب اسلامی و دولت از همه داوطلبان انتخابات می طلبند که به جمهوری اسلامی وفادار باشند. اگر جمهوری اسلامی آن است که قانون اساسی آن تازه قرار است به شور مجلس خبرگان و رفراendum عمومی گذاشته شود چگونه از داوطلبان انتخابات از قبل می خواهند که به آنچه هنوز تعیین نشده وفادار باشند و اگر وفاداری به نظام نوینی است که تحت نام جمهوری اسلامی در جامعه مستقر شده است یعنی وفاداری به نظامی که مسئول کشتار برادران و خواهران کرد، ترکمن و عرب ماست، یعنی وفاداری به نظامی که دهقانان را از زمین هایشان بیرون می راند، یعنی وفاداری به نظامی که کارگران اعتصابی را به گلوله می بندد، یعنی وفاداری به نظامی که به ابتدائی ترین حقوق زنان حمله ور می شود. یعنی وفاداری به نظامی که حقوق دمکراتیک آزادی بیان و قلم، تجمع و احزاب را لگدمال می کند. یعنی به یک کلام وفاداری به نظام گذشته در لواء جمهوری، ما به چنین نظامی اعلام وفاداری نمی کنیم. وفاداری به توده های ستمدیده و زحمتکش و منافع آنهاست حزب کارگران سوسیالیست از کلیه نیروهای دمکرات و سوسیالیست که خواستار تشکیل فوری مجلس موسسان، خواهان رفع محدودیت های انتخابات مجلس خبرگان هستند دعوت می کند تا با تشکیل یک جبهه واحد مبارزه برای رسیدن به این خواستها را آغاز کنند. (مجلس موسسان تشکیل باید گردد، چه باید کرد، دوره دوم، ۲۵ مرداد ۱۳۵۸).

در مورد اختلافات درونی رژیم، نظرات متداول در اپوزیسیون چپ مینی بر این بود که در هیأت حاکمه دو جناح، وجود داشته، یک جناح نماینده بورژوازی (لیبرالهای طرفدار بازرگان) که خواهان حفظ دولت بورژوازی بودند و در مقابل توده ها قرار داشتند، جناح دیگر که از خود انقلاب بیرون آمده و در مقابل بورژوازی قرار گرفتند و از حمایت توده های فقیر شهری برخوردار بود (جناح خمینی)، در نتیجه می بایستی از خمینی در مقابل لیبرالها دفاع کرده و آنها را افشاء کرد. بر خلاف تحلیل فوق، حزب بر این اعتقاد بود اختلافات بین دو جناح در هیأت حاکمه صرفا بر سر چگونگی سرکوب توده ها اشکل گرفته و نه بر سر اختلافات طبقاتی بین دو جناح. مضافا بر اینکه خمینی و دستگاه

بازگشت سلطنت و آمریکا نبود، نماینده ضدانقلاب و بورژوازی بومی، خود رژیم خمینی بود. در نشریه تئوریک حزب (کندو کاو)، ماهیت رژیم چنین بیان شد: 'روشن است که آن لایه از سرمایه داری ایران که تنها بر سر تقسیم سودها، با دارودسته شاه و دولت تحت اختیار آن دارودسته اختلاف داشتند برای بیان مخالفت خود، علیه نظام استبداد تنها می توانست به راس سلسله مراتب روحانیت تکیه کند. پیوند سنتی مالی و فرهنگی میان مراتب بالای سلسله مراتب روحانیت و این لایه از سرمایه داری ایران در سده اخیر همواره روحانیت را تبدیل به سخن گویان سیاسی اینان کرده است... برای آن دسته از سرمایه داران که منافعشان با منافع دارودسته شاه در تضاد بود جمهوری اسلامی چیزی نبود جز گرفتن قدرت از دست سرمایه داران درباری و جایگزین کردن آن دستگاه سیاسی- نظامی با دستگاه سیاسی- مذهبی تا راههای بسته به رویشان گشوده شود و امکان سرمایه گذاری در زمینه جدید را که پیش از این یکسره در انحصار آن دارودسته بود بیایند. اینان می خواستند با از میان برداشتن 'ظلم قدیم طاغوت' خود اهرم های قدرت سیاسی و ایدئولوژیک و اقتصادی را در دست گیرند و همان اقتصاد سرمایه داری را با برخی تعدیل کردنها و نیز با تعمیق مردم به سود خود استواری بخشند. آنچه که صاحبان جدید قدرت تاکنون کرده اند یکسره در همین سو بوده است... (انقلاب ایران به کدام سو می رود؟، کندو کاو، شماره ۱، دوره دوم، شهریور ۱۳۵۸).

انتشار دوره دوم 'چه باید کرد'، مترادف بود با تشدید سرکوب و اختناق در سراسر ایران، موج وسیع تهاجم پاسداران به کردستان، حمله به آزادی مطبوعات، اقداماتی در جهت تثبیت مجلس خبرگان ارزیابی شد: 'هیئت حاکم پس از چند ماه زمینه چینی حمله وسیع خود را به آزادی مطبوعات آغاز کرد. حمله ای که سرپا هجوم به سلسله ای از دستاوردهای انقلاب و حقوق دمکراتیک را به دنبال داشت. مدتهاست که روحانیون به خصوص شخص خمینی و نیز دولت به مطبوعات و نشریاتی که 'خلاف طریق انقلاب اسلامی پیش می روند' حمله کرده اند..... حمله به آزادی مطبوعات از جانب رژیم اقدامی حساب شده است. پس از رشد مخالفت عمومی با نحوه برگزاری انتخابات مجلس خبرگان، همزمان با اوج گرفتن مبارزه ملیت ستمدیده کرد علیه زمینداران بزرگ و حامیان دولتی آنها یعنی سپاه پاسداران، ارتش... دولت سرمایه داری ایران راهی جز تهدید حقوق دمکراتیک، به خصوص حمله آشکار و گستاخانه به آزادی قلم، بیان و فکر نداشته... اکنون حکم تعطیل تمامی نشریاتی که به نوعی از سیاستهای رژیم انتقاد می کنند نمایشگر اقدامات دولتی است که از صدای مخالف خود سخت در هراس است. از اشاعه حقیقت می ترسد، می داند که در صورت آگاهی توده ها به واقعیت آنچه امروز در جامعه ایران می گذارد، تکیه گاه مردمی خویش را به سرعت از دست خواهد داد (حمله به آزادی مطبوعات، چه باید کرد، شماره ۲، دوره دوم، شهریور ۱۳۵۸). سرکوب

مطبوعات و اپوزیسیون بورژوازی، در بهترین حالت سکوت اختیار کردند. در این دوره یکی از محورهای اصلی مداخله حزب علیه انحرافات نیروهای مدافع زحمتکشان، به خصوص سازمان فدائیان، متمرکز شد. سازمان فدائیان پس از گرد هم آیی و راه پیمانی عظیمی در ۴ آذر ۱۳۵۸، طی قطعنامه ای ضمن تأیید اقدامات ضدامپریالیستی آیت الله خمینی و اعلام پشتیبانی از آن در برابر دشمن مشترک، تمام تلاشهای مرتجعانه آنان را در هر زمینه منجمله مخدوش کردن چهره نیروهای انقلابی مدافع طبقه کارگر و زحمتکشان محکوم کرد و از پیام واقع بینانه امام خمینی به خلق ستمدیده کرد استقبال کرد و این پیام ها را مشخصاً اقداماتی مثبت تلقی کرد و در ضمیمه کار شماره ۳۹ خمینی را رهبری که ضد امپریالیست بودن خود را در عمل نشان داده معرفی کرد. به دنبال آن مواضع، زمانی که مبارزات مردم تبریز علیه رژیم آغاز شد، آن را تحت لوای پیروی از شریعتمداری و وابستگی به حزب جمهوری خلق مسلمان محکوم کرد و از خمینی دفاع کرد. در این رابطه در نشریه چه باید کرد چنین آمد: موضع رهبری فدائیان..... قیام انقلابی مردم تبریز را دقیقاً در انطباق با سیاست تبلیغاتی رژیم، بی اعتبار نشان می دهد..... این موضع خطا و خطرناک جنبش توده های ستمدیده را با رهبری شریعتمداری و حزب جمهوری خلق مسلمان یکی می پندارد. شعارهای مردم را متکرر می شود..... رهبری فدائیان کل تحرک اجتماعی نیروهای سیاسی را به مانورهای جناحهای هیأت حاکم و بدتر از آن به ردالت اشخاص نسبت می دهند. آنان از منازعه دو آخوند بر سر قدرت به این نتیجه می رسند که ضرورتاً یکی معرف سرمایه داری لیبرال است و دیگر بیانگر منافع خرده بورژوازی سنتی. آنان کل سیاستهای ضدانقلابی دولت موقت را بر سرافرادی چون بازرگان خالی می نمایند و زیرکانه می کوشند تا خطاهای خمینی را بپوشانند. اما واقعیت علیرغم این همه بر جای خود باقی می ماند. ابزار سرکوبی که هم اکنون آماده هجوم به کردستان می شوند هم چنان تحت فرمان فرمانده کل قوا یعنی فقیه نامدار خمینی قرار دارند..... چگونه خمینی که به قول این رهبری ضد امپریالیست بودن خود را در عمل نشان داده، (ضمیمه کار شماره ۳۹)، چند ماه قبل فرمان کشتار مردم کردستان را امضاء کرده است؟ چگونه همان جناحی که در کردستان عامل سیاست های امپریالیستی است در آذربایجان ضد امپریالیست از آب در می آید؟.....

ادامه دارد

روحانیت در صدد اعمال قدرت سیاسی آخوندی نیز بودند (طرح ولایت فقیه و نهاد انقلاب در این رابطه ارزیابی شد)، در نتیجه می بایستی علیه هر دو جناح مبارزه شود. اما لبه تیز حمله در واقع می بایستی متوجه ضد انقلاب اصلی یعنی جناح خمینی متمرکز شود. در مورد علل اختلافات درونی رژیم در نشریه کندوکاو چنین آمد، اختلافاتی که بر سر مساله ارتش، ساواک، عفو عمومی، دادگاههای انقلاب و نظایر آن در میان قدرتمنداران جدید بروز کرده است تنها در این زمینه فهمیدنی است که بازرگان می کوشید میان برنامه خمینی و برنامه جناح دیگر از قدرتمنداران که می کوشند جامعه را از راه بازسازی ارتش و دستگاه دولتی نظام گذشته سامان دهند سازش و تعادلی کنند..... حملات روزمره و روزافزون علیه حقوق دموکراتیک از نیاز ایجاد این نقش ویژه برای روحانیت ناشی می شود تا حق حاکمیت و دخالت مستقیم و مستقل توده مبارز در سیاست آزادی سلب شده، و به روحانیت تعویض گردد..... وظیفه مرکزی سوسیالیست های انقلابی بر مبنای این شرایط روشن است: مبارزه علیه تمام حملاتی که به حقوق دموکراتیک می شود و جلوگیری از تثبیت برنامه سیاسی خمینی و سلسله مراتب مذهبی، تبلیغ و آموزش استقلال سیاسی طبقه کارگر و ایجاد حساسیت سیاسی در میان کارگران بر سر تمام مسائل اساسی روز، کمک به تشکیل مبارزه و سازمان دادن آن جناح از کارگران که در مورد این مسائل اساسی به حرکت در آمده اند و از این راه کمک به ایجاد تشکیلات مبارزاتی و سراسری کارگران و اینکه آیا در ماههای آینده دولت سرمایه داری از راه پیاده کردن برنامه سیاسی خمینی موفق به تثبیت خود خواهد شد و یا نه، یک سره بستگی بر این دارد که آیا در فرصت بعدی طبقه کارگر بتواند خود را متحد و متشکل سازد و با پاسخ سیاسی و تشکیلاتی خود به میدان مبارزات اجتماعی قدم نهد و یا سرکوب شده و واپس رانده شود..... (انقلاب ایران به کدام سو می رود؟) (کندوکاو، شماره، دوره دوم، شهریور ۱۳۵۸).

در مقابل تهاجم رژیم، توده ها به میدان مبارزات اجتماعی قدم نهادند، اما سازمانهای اصلی مدافع آنها، مقاومت را سازمان ندادند. به استثناء کردستان که سابقه مقاومت طولانی علیه حکومت های مرکزی داشت. مقاومت چشمگیری در سایر شهرها مشاهده نشد. رژیم حمله خود را از ضعیف ترین حلقه آغاز کرد (توقیف نشریات بورژوازی و لیبرالی و تهاجم علیه اپوزیسیون بورژوازی مانند جبهه دموکراتیک ملی و حزب جمهوری خلق مسلمان). نیروهای بورژوازی به علت نداشتن حمایت توده ای قادر به بسیج و مقاومت علیه رژیم نبوده و به سرعت متلاشی شدند. اما، از نقطه نظر حزب، حمله به اپوزیسیون بورژوازی سر آغازی بود بر تهاجم به حقوق دموکراتیک کل جامعه. نیروهای مدافع زحمتکشان می بایستی از همان ابتدا، در دفاع از حقوق دموکراتیک مردم (صرف نظر از عقاید و برنامه و ایدئولوژی)، مقاومت و بسیج توده ای را سازمان می دادند. اما، در سازمان اصلی، فدائیان و مجاهدین در مقابل حملات رژیم آزادی